

نبوغ خواجه نصیرالدین طوسی در علم عروض و قافیه

دکتر علی اصغر قهرمانی (استادیار دانشگاه خلیج فارس - بوشهر)

تاریخ پذیرش مقاله: بهمن 1388

تاریخ دریافت مقاله: مهر 1388

چکیده

با این که مشغله اصلی خواجه نصیرالدین طوسی عروض و قافیه نبوده است، ولی با تألیف معیار الاشعار در زمره یکی از بزرگان علم عروض قرار گرفته است که با وجود گذشت چندین قرن از این کتاب، همچنان به عنوان یکی از دو منبع اساسی عروض و قافیه مورد توجه و استناد عروضیان قرار دارد. خواجه نصیر با ذهن ریاضی خود، در این کتاب نکته‌های بسیار ظریف و دقیق در اوزان شعر فارسی یافته، که عروض جدید پس از قرن‌ها امروزه به آن‌ها پی برده است. از این رو به گفته یکی از عروضیان معاصر باید او را نابه‌ای در علم عروض و قافیه به شمار آورد.

این نوشته بر آن است که آراء بدیع خواجه نصیر را در علم عروض و قافیه از کتاب معیار الاشعار استخراج و بررسی نماید.

واژه‌های کلیدی: خواجه نصیر، معیار الاشعار، عروض فارسی، عروض عربی، قافیه، جواز وزنی.

مقدمه

با این که مشغله اصلی خواجه نصیرالدین طوسی عروض و قافیه نبوده است، ولی با تألیف معیار الاشعار در زمره یکی از بزرگان علم عروض قرار گرفته است که با وجود گذشت چندین قرن از این کتاب، همچنان به عنوان یکی از دو منبع اساسی عروض و قافیه مورد توجه و استناد عروضیان قرار دارد. خواجه نصیر با ذهن ریاضی خود، در این کتاب نکته‌های بسیار ظریف و دقیقی در اوزان شعر فارسی یافته که عروض جدید پس از قرن‌ها امروزه به آنها پی برده است. از این رو به گفته یکی از عروضیان معاصر، باید او را نابغه‌ای در علم عروض و قافیه به شمار آورد. در اینجا بر آنیم که آراء بدیع خواجه نصیر را در علم عروض و قافیه از کتاب معیار الاشعار استخراج و بررسی کنیم.

دانشمندان ایرانی در اواخر سده سوم و سپس در سده چهارم هجری به وضع قواعد عروض و قافیه شعر فارسی پرداخته‌اند، ولی متأسفانه جز نامی از آنان و نیز از تألیفاتشان باقی نمانده است، به طوری که می‌توان کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم اثر شمس الدین محمد قیس رازی را کهن‌ترین کتاب در عروض و قافیه فارسی به شمار آورد که از گزند زمان مصون مانده و به دست ما رسیده است. پس از این کتاب ارزشمند و نسبتاً پرحجم که در سال 628 هـ. تألیف شده، کتاب معیار الاشعار اثر خواجه نصیرالدین طوسی است که سال تألیف آن 649 هجری است بدون آن که خواجه نصیر در کتاب خود از المعجم بهره‌ای برده باشد.

این دو کتاب چنان جایگاهی در عروض و قافیه فارسی یافته‌اند که هیچ کتاب عروض سنتی که پس از این دو تألیف شده به پای آنها نرسیده است. در مقایسه این دو کتاب با یکدیگر، علی‌رغم اعتراف به ارجمندی کتاب المعجم به سبب جمع‌آوری آراء عروضیان پیش از خود و نیز به سبب شواهد شعری موجود در آن، باید اذعان کرد که یافته‌های خواجه نصیر در علم عروض و قافیه که حاصل تأملات ذهن نقاد اوست او را نه تنها از شمس قیس بلکه از تمامی علمای عروض سنتی بالاتر قرار می‌دهد.

خواجه نصیر عروض دانی وزن گرا، نه ضرب گرا

خواجه نصیر بر خلاف سلف خود یعنی فیلسوفانی چون ابو نصر فارابی و ابوعلی سینا که تلاش کرده‌اند تا با اصول علم موسیقی به توضیح و تبیین ویژگی‌های وزنی پردازند و از این رو در مکتب ضرب گرایان (rhythmic) قرار می‌گیرند، از مدخل زبانی وارد علم عروض می‌شود، لذا در گروه وزن گرایان (metric) قرار می‌گیرد که «وزن را پدیده‌ای ساختاری یا زبانی می‌دانند.» (طیب‌زاده، 1382، ص 47-48)

به جرئت می‌توان گفت که در میان علمای عروض فارسی سستی هیچ کس به اندازه خواجه نصیر به ویژگی‌های زبانی و استفاده از آن برای کشف قواعد وزنی و توصیف آن توجه نداشته است. (درباره آراء زبانی خواجه نصیر، نک: مصطفی ذاکری، 1383: ص 122-131) به طور مثال او با استناد به ویژگی زبان فارسی وجود «فاصله» را در عروض فارسی نفی می‌کند: «در اصول اوزان پارسی، سبب ثقیل و فاصله مستعمل نیست.» (معیار الاشعار، گک 22، پ.⁽¹⁾)

شاید خواجه نصیر در میان عروضیان پیشین تنها کسی باشد که اصطلاحاتی از قبیل «مصمت» (= صامت) و «مصوت» و نیز «مقطع» (= هجا) را در کتاب خود به کار برده، و تنها به همین مقدار اکتفا نکرده، بلکه مصوت را و نیز مقطع را به دو نوع مقصور (کوتاه) و ممدود (بلند) تقسیم کرده است. (معیار الاشعار، گک 4، پ-5، ر) این موارد همان است که امروزه عروض جدید آنها را از علم زبان‌شناسی وام گرفته و به کار بسته است. البته باید افزود که خواجه نصیر اصطلاحاتی از قبیل مصمت و مصوت و مقطع و انواع آن را از فلاسفه پیش از خود همچون ابو نصر فارابی و ابوعلی سینا آموخته است که آنها نیز به نوبه خود از کتاب فن شعر ارسطو وام گرفته‌اند. (برای اطلاعات بیشتر، نک: ارسطو طالیس، 1953، صص 55-56؛ الفارابی، ؟، صص 1072، 1075؛ ابن سینا، 1956، صص 123-124)

با این که عروضیان پیشین ما به جز نظام‌های وزنی کمی نظام وزنی دیگری را

1. از آن جایی که یک نسخه خطی از معیار الاشعار مورد استناد بوده است، در ارجاع به برگ‌های آن؛ حرف «گک» اختصار برگ، «ر» روی برگ، و «پ» پشت برگ می‌باشد.

نمی‌شناخته‌اند و بنابراین کمی بودن اوزان عربی و فارسی نیز برایشان مطرح نبوده است، با این همه خواجه نصیر به کمی بودن این دو نظام پی برده و آن را مطرح کرده است: «خلاف میان دو رکن متشابه یا به کم باشد یا به کیف. اما به کم، چنان که فَعُولُن را با مَفَاعِلِن باشد؛ چه هر یکی مؤلف از وتدی مجموع و سببی خفیف است، الا آنکه یکی از دیگری، به سببی خفیف بیشتر است. و همچنین «فاعلاتن» «فاعلن» و «مستفعلن» «فاعلن»». (معیار الاشعار، گک 11، پ) جالب این که در تفکیک هجای کشیده به دو هجای بلند و کوتاه، به وجود حرکت مجهوله یا مختلسه، و تساوی آن به حرکت محققه پی برده است: «و در پارسی حرکتی دیگر است که آن را به هیچ کدام از این حرکات سه گانه، یعنی ضَمَّت و فتحت و کسرت، نسبت نتوان کرد، و آن را حرکت مجهوله و حرکت مختلسه خوانند؛ مانند حرکت حرف «را» در لفظ «پارسی»، که بر وزن «فاعِلُن» است». (معیار الاشعار، گک 5 پ تا 6 ر) به گونه‌ای که این سخن او امروزه در آزمایشگاه زبان به وسیله ابزارهای آزمایشگاهی تأیید می‌شود. (نک: خانلری، 1373، ص 138-139)

از آن جایی که خواجه نصیر اختلافات زبانی بسیاری میان زبان فارسی و عربی یافته، به تفاوت‌های وزنی در این دو زبان پی برده است.

اصطلاحات جدید عروضی در معیار الاشعار

خواجه نصیر به این امر واقف بوده است که یکی از علل دشواری علم عروض و قافیه، کثرت و دشواری اصطلاحات موجود در آن است. این امر در عروض فارسی مشهودتر است، زیرا علاوه بر اصطلاحات عروض عربی، اصطلاحات دیگری از سوی عروضیان ایرانی بر آن افزوده شده است. با توجه به این که خواجه نصیر کلیت عروض سنتی را پذیرفته است و از سوی دیگر سعی دارد که تمامی ویژگی‌های وزنی را توصیف نماید، با این حال می‌کوشد تا در صورت لزوم افزودن اصطلاح، اصطلاحی متناسب با ساختار عروض و در عین حال قابل فهم برای ذهن بیاورد: «اما در القاب آنچه از تغییرات مفرد باشد، و عبارت از آن ضروری بود و آن را لقبی به ما نرسیده باشد، آن را لقبی نهیم. و از مرکبات، هر چه آن را لقبی یافته باشیم، ذکر کنیم و از باقی به حسب ترکیب، عبارت کنیم، تا القاب بسیار نشود». (معیار الاشعار، گک

(22، ر- پ)

به نظر می‌رسد که مهم‌ترین اصطلاحی که خاصّ خواجه نصیر است «تسکین» باشد که بیش از بیست بار در معیار الاشعار به کار رفته و اغلب با صفت «اوسط» همراه است. در تعریف آن آمده است: «تسکین اوسط تسکین حرف اول و تد باشد، و ما این تغییر را تسکین نام نهادیم». (معیار الاشعار، گک 23، ر)

همچنین در تسمیه دوایر خاص عروض فارسی، به جای آن که همانند شمس قیس نام جدیدی برای آنها برگزیند که طبعاً موجب انباشت اصطلاحات می‌شود، با افزودن صفتی چون «مزاحفه» یا «زایده» بر نام‌های موجود، دوایر جدید را نام‌گذاری می‌کند.

جوازهای وزنی فارسی در معیار الاشعار

عروض سنتی فارسی چه پیش از خواجه نصیر و چه پس از او، از کشف و توصیف جوازهای وزنی در شعر فارسی به صورت جامع غفلت کرده است و حال آن که این امر جزو مهم‌ترین مباحث علم عروض است. اما در این میان تنها خواجه نصیر است که به وجود بسیاری از جوازهای وزنی فارسی (اختیارات شاعری) پی برده و آنها را در لا به لای مباحث کتاب خود آورده است که در زیر به آنها اشاره می‌شود:

1- جواز وزنی در پایان مصراع‌ها: «حکمی دیگر که همه اواخر مصراع‌های شعر پارسی شامل است آن است که وقوع یک ساکن و دو ساکن در اواخر همه مصراع‌ها، و خلط هر دو با یکدیگر در یک بیت، روا دارند مگر آنجا که مانعی افتد». (معیار الاشعار، گک 23، ر)

خواجه نصیر با توجه به این قاعده، اوزان بسیاری را که اختلاف آنها تنها در هجای پایانی آنها بوده و عروضیان آنها را اوزانی متفاوت به شمار آورده‌اند، اوزان مستقل از یکدیگر نمی‌داند. از این رو پس از ذکر این اوزان عباراتی از این قبیل می‌آورد که «این وزن را استحقاق آن نیست که وزنی مفرد کنند»، «همان است که وزن گذشته»، «به حقیقت همان وزن است» و عباراتی با این مضمون بارها و بارها تکرار می‌شود.

2- تسکین: جواز وزنی دیگری که خواجه نصیر آن را یافته است تسکین است که تعریف آن را پیش از این آوردیم، اما درباره این جواز که خواجه آن را تغییر می‌نامد، چنین آورده

است: «از جمله تغییراتِ عام که به شعرِ پارسی خاص است یکی آن است که هر کجا سه حرفِ متحرکِ متوالی افتد، «تسکینِ اوسط» روا دارند، و در یک وزن، محرک و مسکن با هم بیامیزند و این حکم مُطَرَد است، الا آنجا که مانعی افتد». (معیار الاشعار، گک 22، پ)

این جواز از پرکاربردترین جوازهای وزنی در شعر فارسی است که خواجه نصیر از آن به طور دقیق استفاده کرده است. جای تعجب است که این نام مورد توجه عروضیان پس از خواجه نصیر قرار نگرفت، و حتی عروض جدید که به طور دقیق این جواز وزنی را یافت، نامی جز «تسکین» را برای آن برگزید، مانند دکتر خانلری که آن را در ضمن قواعد «تبدیل» آورده است. (خانلری، 1373، ص 268) این نشان‌دهنده غفلت عروضیان از کتاب معیار الاشعار بوده است، و نخستین کسانی که اصطلاح «تسکین» را در این کتاب یافته و متذکر آن شده‌اند، دکتر شمیسا و الول ساتن بوده‌اند. (شمیسا، 1368، ص 46؛ شمیسا، 1375، ص 32؛ Elwell- Satton, 1976, p 79)

3- جواز دیگری که خواجه به آن پی برده است آمدن رکن «فاعلاتن» به جای «فاعلاتن» در رکن اول مصراع در رمل مخبون و نیز خفیف می‌باشد. درباره رمل مخبون چنین آورده است: «همه ارکان او مخبون آید جز رکن اول که سالم شاید». (معیار الاشعار، گک 40، ر) و نیز درباره خفیف چنین می‌گوید: «صدر و ابتدا سالم روا بود». (معیار الاشعار، گک 45، پ) البته دکتر خانلری درباره این جواز نظر دقیقی ارائه نداده است: «در اول اوزانی که پایه نخستین آنها از دو هجای کوتاه تشکیل شده باشد جایز است که به جای هجای کوتاه اول هجای بلند... آورده شود، این حکم نیز کلی است». (خانلری، 1373، ص 265)

چنان که استاد نجفی نیز متذکر شده است این حکم کلی نیست. (نجفی، 1352، ص 150) از این رو نظر خواجه نصیر بسیار دقیق‌تر است. البته اگر بخواهیم در این باره یک قاعده کلی ارائه دهیم می‌توانیم چنین بیان کنیم که هر وزنی که با ترتیب هجایی «UU - - U» آغاز شود، هجای نخست آن خنثی است و می‌تواند کوتاه یا بلند باشد.

4- خواجه نصیر به جواز «قلب» نیز پی برده و در دو جا به توصیف این جواز پرداخته است، اگر چه از اصطلاح قلب استفاده نمی‌کند؛ نخست در وزن رباعی که دو هجای ششم و

هفتم که اولی بلند و دومی کوتاه است قابلیت جابجایی دارند و خواجه نصیر با تیزی تمام برای آن اصطلاح «مراقبه» را به کار می‌برد: «ما در ترانه خلطِ مقبوض [مفاعِلن] و مکفوف [مفاعیلُ] به یکدیگر روا بُود و میان یا و نون مراقبه بُود.» (معیار الاشعار، گک 35، پ) مورد دوم آوردن «مفاعِلن» به جای «مفتعلن» در رجز مطوی است، در عین حال یادآور می‌شود که کثرت کاربرد این جواز با ذوق فارسی سازگار نیست و «تناسب نگاه باید داشت.» (معیار الاشعار، گک 38، ر) البته مورد دوم را شمس قیس نیز یافته است. (شمس قیس، 1360، ص 138)

5- خلط «مفعولُ» و «مفاعیلُ» در رکن اول هزج که از جوازات رایج در سبک خراسانی بوده و خواجه درباره آن چنین آورده است: «متقدّمان در یک بیت در صدر و ابتدا، موفور [مفاعیلُ] و اخب [مفعولُ] بسیار جمع کرده‌اند.» (معیار الاشعار، گک 33، پ - 34، ر)

به نظر نگارنده این سطور، یافتن و توصیف همین جوازهای وزنی کافی است تا خواجه نصیر را بالاتر از تمامی عروضیان سنتی قرار دهد. از سوی دیگر او از این یافته‌های خود به خوبی استفاده می‌کند، به گونه‌ای که بر خلاف دیگر عروضیان، جوازات را عاملی برای تمایز اوزان از یکدیگر قرار نمی‌دهد. به همین دلیل اوزان رباعی را که در نزد پیشینیان و علمای عروض سنتی پس از او در 24 وزن آمده، او پس از یافتن جوازاتِ وزنیِ رباعی، یعنی سه جواز «تسکین» و «مراقبه» و «وقوع یک ساکن و دو ساکن در اواخر همه مصراع‌ها و خلط هر دو با یکدیگر» (تساوی هجای پایانی مصراع) رباعی را در یک وزن معرفی می‌کند. (برای توضیح بیشتر نک: شمیسا، 1374، صص 256-261)

اوزان دوری

اگر چه کشف اوزان دوری و ویژگی‌های آن از افتخارات عروض جدید، به ویژه مساعی استاد ابوالحسن نجفی است که با دقت تمام به این مقوله و اهمیت و ارزش آن پرداخته است. (نجفی، 1359، صص 605-613) دقت در معیار الاشعار نشان می‌دهد که اولاً اصطلاح «دور» در «اوزان دوری» از این کتاب اقتباس شده است، زیرا خواجه نصیر «دور» را جایگاه قافیه می‌داند. بنابراین پایان بیت در قطعه و قصیده (به جز مصراع نخست) و پایان مصراع در مثنوی، و نیز در نیمه مصراع در «مسمّطات چهارخانه» جایگاه «دور» است. البته ما ادعا نمی‌کنیم که

خواجه نصیر وزن‌های دوری را به درستی شناخته باشد، ولی بر این باوریم که او به مهم‌ترین ویژگی اوزان دوری که همان بلند به شمار آوردن هجای نیم‌مصراع است پی برده، همچنان که به این ویژگی در پایان مصراع نیز توجه داشته است. به همین دلیل هیچ گاه به حرجی که شمس قیس در این اوزان با آن مواجه بوده، دچار نشده است. به طور مثال خواجه نصیر دربارهٔ این بیت از منسرح:

تُرک من آن خوب‌روی، سیمبر و مهرجوی قامتش آزاده سرو، روی چو ماه تمام⁽¹⁾

چنین آورده است: «چون این وزن چهارخانه شود مسمط یا غیر مسمط، رکن دوم هر دو مصراع هم مطوی موقوف [فاعلان] یا مکشوف [فاعلن] بکار دارند بر قیاس عروض و ضرب». (معیار الاشعار، گک 43، پ) یعنی هم‌چنان که «وقوع یک ساکن و دو ساکن در اواخر همهٔ مصراع‌ها و خلط هر دو با یکدیگر در یک بیت روا دارند»، (معیار الاشعار، گک 23، ر) این جواز در پایان رکن دوم از وزن چهارخانه که همان نیمهٔ مصراع است نیز جایز می‌باشد. به جرئت می‌توان گفت که نظیر این عبارت را در تألیفات هیچ کدام از عروضیان پیشین نمی‌یابیم.

وزن مناسب برای شعر مملع

از آن جایی که خواجه نصیر اوزان عربی و فارسی و تفاوت‌های میان آن دو را به خوبی می‌شناسد، «شعر مملع» را زمانی موفق می‌داند که ابیات عربی آن متناسب با اوزان عربی و ابیات فارسی آن متناسب با اوزان فارسی باشد، به گونه‌ای که ابیات عربی با حفظ ویژگی‌های وزنی عربی بتوانند در کنار ابیات فارسی قرار گیرند. لذا پس از شرح بحر وافر عربی چنین آورده است: «اگر به طریق زحاف، همه معصوب کنند، فرقی نباشد میان هزج و این بحر [وافر] . و از این جهت باشد که اگر کسی مملعی گوید، بیت‌های پارسی او از هزج باشد و بیت‌های

1. تقطیع این بیت بر اساس عروض سنتی چنین است:

مفتعلن فاعلان مفتعلن فاعلان مفتعلن فاعلان مفتعلن فاعلان

و بر اساس عروض جدید چنین تقطیع می‌شود:

مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن

تازی، وافر؛ چه به تازی هزج، مسدس نیاید و به پارسی وافر مستعمل نیست، و فرق میان هر دو وزن، به تسکین و تحریکِ اواسطِ متحرکات، بیش نیست. «(معیار الاشعار، گک 31، ر) واقعیت شعری گواه این است که موفق‌ترین ملمعات از نظر وزنی منطبق بر نظر خواجه نصیر است. در این باره به ذکر شاهی از رشیدالدین و طواط اکتفا می‌کنیم:

خداوندا تو را در کامرانی	هزاران سال بادا زندگانی
وَقَاكَ اللهُ نَائِبَةً اللَّيَالِي	وَ صَانِكَ مِنْ مِلْمَاتِ الزَّمَانِ
تو آن صدری که از صدر تو یابند	همه ارباب دانش کامرانی
جَنَابُكَ رَوْضَةُ الْإِقْبَالِ تُزْرِي	أَطَايِبُهَا بَرَوَضَاتِ الْجِنَانِ

(وطواط، 1362، ص 63)

چنان که ملاحظه می‌شود ابیات عربی این ملمع بر وزن وافر (مفاعلتن مفاعلتن فعولن) و ابیات فارسی آن بر وزن هزج مسدس محذوف (مفاعیلن مفاعیلن فعولن) است.

آراء خواجه نصیر در عروض و قافیه عربی

کتاب معیار الاشعار با حجمی نه چندان زیاد در واقع حاوی علم عروض و قافیه عربی در کنار علم عروض و قافیه فارسی است. بخش مربوط به عروض و قافیه عربی نشان دهنده تسلط خواجه نصیر بر این بحث است و چنین بر می‌آید که او در این باره به قرائت یک کتاب اکتفا نکرده و چندین کتاب عروض عربی را با دقت تمام مطالعه کرده است. به طور مثال ترتیب مباحث در معیار الاشعار یادآور روش جارالله زمخشری در القسطاس است، به ویژه بخش مقدمه این دو کتاب، اگر چه القسطاس با ایجاز بیشتری تألیف شده است و شامل علم قافیه نیز نیست.

از سوی دیگر روش خواجه نصیر در ارائه برخی مباحث (به ویژه تغییرات ارکان) یادآور روش ابوبکر بن سراج شنترینی (550 هـ / 1155 م) صاحب کتاب المعیار فی أوزان الأشعار و الکافی فی علم القوافی است و شاید خواجه در انتخاب نام برای کتابش نیز از او تأثیر پذیرفته باشد. (برای مبحث تغییرات نک: ابن السراج، 1968، صص 20-27)

البته شواهد دیگری نیز وجود دارد که بر تأثیرپذیری خواجه نصیر از کتاب المعیار دلالت دارد که در اینجا مجال پرداختن به آنها نیست و تنها به یک مورد دیگر اشاره می‌کنیم و آن استعمال اصطلاح «تتمیم» و «متمّم» است و آن از شواذ بحر رمل در عربی است به گونه‌ای که عروض این بحر در حالت وافی (مسدّس) که به صورت محذوف به کار می‌رود، به صورت سالم و تمام آن یعنی «فاعلاتن» بیاید.

اصطلاح «متمّم» در معیار الاشعار وارد شده است در حالی که بسیاری از عروضیان پیشین عربی متذکر این قاعده و اصطلاح مربوط به آن نشده‌اند؛ مانند صاحب بن عبّاد (385 هـ/ 995 م) در الإقناع فی العروض، ابن جنّی (392 هـ/ 1002 م) در العروض، ابن حمّاد جوهری (393 هـ/ 1003 م) در عروض الورقه، ابن رشیق قیروانی (463 هـ/ 1071 م) در العمده، خطیب تبریزی (502 هـ/ 1108 م) در الکافی فی العروض والقوافی، و سکاکی (626 هـ/ 1229 م) در مفتاح العلوم. در هیچ کدام از این آثار عروضی اصطلاح «تتمیم» یا «متمّم» نیامده است. جالب این که این اصطلاح حتّی در المعجم المفصّل فی علم العروض والقافیه و فنون الشعر اثر امیل یعقوب نیز به کار نرفته، ولی «تتمیم» با همان دلالت در کتاب المعیار، و «متمّم» در معیار الاشعار به کار رفته است. (ابن السراج، 1968: ص 21؛ معیار الاشعار، گک 38، پ)

به هر روی، از بخش عروض و قافیه عربی معیار الاشعار چنین برمی‌آید که خواجه نصیر پس از مطالعه دقیق کتاب‌های عروض عربی، ظرافت‌های آن را به خوبی دریافته است، به طوری که در چند مورد، نکته‌سنجی‌های بسیار ظریفی در باب عروض و قافیه عربی دارد. از آن جمله هنگامی که در بحث بحر غریب (متدارک) به زحافات آن می‌پردازد، درباره این وزن از متدارک:

یا مَحْبُوبِي أَدْرِكُ رُوحِي وَارْحَمَ قَلْبِي وَاجْلِسْ عِنْدِي

چنین بیان می‌دارد: «عروضیان این رکن‌ها را مقطوع خوانند، و این سهو است؛ چه قطع جز در عروض و ضرب نیفتد.» (معیار الاشعار، گک 51، ر)

این نشان دهنده دقت نظر خواجه نصیر در عروض عربی است، به طوری که در میان عروضیان پیش از او که به متدارک پرداخته‌اند، تنها ابوالحسن عروضی (342 هـ/ 953 م) است

که این نکته را دریافته است (أبو الحسن العروسی، 1996، صص 258-259) و بعید به نظر می‌رسد که کتاب او در دسترس خواجه بوده باشد.

نکته دیگری که شایسته است به آن اشاره شود ایراد خواجه نصیر به خلیل بن احمد در تعریف قافیه است. او ابتدا تعریف خلیل را آورده است که: «قافیه عبارت است از مجموع حرکات و حروفی که از حرف ساکن آخر بیت باشد، تا حرفی ساکن که بر او متقدم بود با حرکتی که پیش از ساکن متقدم بود.»⁽¹⁾ (معیار الاشعار، گ 56، پ)

خواجه نصیر این تعریف را نمی‌پذیرد و تعریف دیگری برای قافیه ارائه می‌کند که چنین است: «قافیه عبارت است از مجموعی که مؤلف باشد از حرفی یا حروفی که واجب باشد که در کلمات متشابه که در اواخر ابیات یا مصراع‌ها بود مکرر یا در حکم مکرر باشد به حسب اصطلاح، و از حرفی که به مثبت حشو افتد میان آن حروف و از حرکاتی که تعلق به آن حرف یا حروف داشته باشد.» (معیار الاشعار، گ 57، پ)

اما درباره این که کدام یک از این دو تعریف درست‌تر یا دقیق‌تر است باید گفت که این دو تعریف دو منظر متفاوت به قافیه است؛ نگاه خلیل به قافیه در این تعریف یک نگاه عروضی است، یعنی به کمیّت حروف توجه داشته، در حالی که توجه خواجه نصیر به نوع و کیفیت حروف بوده است. جالب این که ابن سراج نیز تعریف خلیل را نپذیرفته و تعریفی مشابه تعریف خواجه (البته با دقت کمتر) آورده است. (ابن السراج، 1968، ص 89)

باید گفت که تعریف خلیل با نگاه کمی به قافیه، تعریفی مناسب است، و تعریف خواجه با نگاه کیفی به حروف قافیه تعریفی جامع و دقیق است. (درباره تعریف‌های قافیه و نقد آن، نک: قهرمانی مقبل، 2007: ص 473-496)

روشنندی خواجه نصیر در معیار الاشعار

از آن جایی که خواجه نصیر پیش از آن که عالم عروضی باشد، فیلسوف و ریاضی‌دان است، تفکر منطقی و ذهن ریاضی او علاوه بر دقت نظر در مسائل عروضی، سبب ارائه مطالب به

۱. «والقافية عند الخليل ما بين آخر حرف من البيت إلى أول ساكن يليه مع المتحرك الذي قبل الساكن». (الأخفش الأوسط، 1970: ص 6؛ التنوخي، 1970: ص 59)

صورت بسیار روشمند گشته است که او را از این جنبه نیز از دیگر عروضیان متمایز می‌سازد. معیار الاشعار از نظر روش کتابی منحصر به فرد و کم نقص در علم عروض است و در آن هیچ گونه خلط مباحث که در اغلب کتاب‌های عروض عربی و فارسی رایج است دیده نمی‌شود.

یک نگاه اجمالی به سرفصل‌های این کتاب سخن ما را تأیید می‌کند: یک مقدمه مناسب در سه فصل، سپس علم عروض در ده فصل و پس از آن علم قافیه در ده فصل. علم عروض که بخش اصلی کتاب را نیز شامل می‌شود از جزء به کل پیش می‌رود؛ یعنی از حروف و حرکات آغاز می‌شود، سپس اسباب و اوتاد و ارکان و اوزان بحور را طرح می‌کند و بالاخره به دوایر ختم می‌شود.

خواجه نصیر پیش از پرداختن به اوزان و شواهد شعری مربوط به آن یک فصل کامل و مستقل به شرح تغییرات ارکان و القاب آن، و تفصیل فروع در عروض عربی و فارسی اختصاص داده است. البته تا این جای کار معیار الاشعار در روش ارائه مباحث منحصر به فرد نیست، زیرا کتاب‌های دیگری چون القسطاس نیز چنین روشی را در پیش گرفته‌اند. ولی معیار الاشعار در ارائه و تبیین این تغییرات چنان روشمند عمل کرده است که در این باره شاید تنها کتاب المعیار فی اوزان الأشعار است که شباهت بسیار به معیار الاشعار دارد. البته فراموش نکنیم که کتاب نخست منحصر به عروض عربی است، در حالی که خواجه نصیر علاوه بر عروض عربی به شرح تغییرات در عروض فارسی نیز پرداخته است. از سوی دیگر برای «خزم» فصلی جدا (فصل هشتم) در نظر گرفته است، زیرا در نظر خواجه نصیر خزم زیادتی است که «تعلق به ارکان ندارد». در حالی من در هیچ یک از کتاب‌های عروض عربی و فارسی که مطالعه کرده‌ام چنین دقتی را ندیده‌ام. همچنین معانی اصطلاحات عروضی را که اغلب عروضیان به صورت پراکنده و به مقتضای کلام آورده‌اند در یک فصل مستقل (فصل نهم) جمع کرده است و بالاخره این که فواید علم عروض را برای فهم مخاطب در فصل پایانی فن عروض آورده است.

جالب این که فن قافیه نیز دقیقاً در ده فصل آمده است. اگر چه خواجه نصیر در فن قافیه

ایجاز بیشتری به خرج داده و حتی المقدور از ذکر شواهد پرهیز کرده است، ولی این بخش نیز حاوی دقت نظر و حاکی از روشمندی اوست. منتها یک تفاوت عمده میان ارائه این دو فن وجود دارد و آن این که خواجه نصیر در بخش قافیه، فصل‌های مربوط به قافیه فارسی را مستقل از فصل‌های قافیه عربی قرار داده است، ولی ما در فن عروض یک نوع روش تطبیقی میان عروض عربی و فارسی را شاهدیم که خواجه در ضمن هر فصل پس از پرداختن به مبحثی از عروض عربی، نظیر فارسی آن را آورده است.

از دیگر نکات قابل توجه در روشمندی خواجه نصیر این است که او با دقت تمام واقعیت وزنی را از قواعد عروضی جدا کرده است؛ یعنی با وجود این که معترف به اخذ و تأثیرپذیری علم عروض فارسی از علم عروض عربی است، ولی نظام وزنی فارسی را نظامی متفاوت با نظام وزنی عربی می‌داند، بر خلاف بسیاری از عروضیان پیشین و معاصر که مرزی میان این دو قائل نشده‌اند، و این دو مفهوم متفاوت را با یکدیگر خلط کرده‌اند. در این میان کسانی با استناد به تشابهات قواعد علم عروض فارسی و عربی، نظام وزنی فارسی را رونویسی از نظام وزنی عربی بیان می‌دارند و در مقابل کسانی که به مستقل بودن نظام وزنی فارسی عقیده دارند هر گونه قواعد مشترک عروضی را انکار می‌کنند.

ایراداتی بر معیار الاشعار

شاید چندان منصفانه نباشد که با نگاه عروض جدید به کتابی که در سده هفتم نوشته شده بنگریم و بر آن خرده بگیریم. چنان که گذشت، خواجه نصیر جایگاهی بس رفیع در عروض فارسی دارد. ما در اینجا تلاش می‌کنیم که شیوه برخورد خواجه نصیر با عروض عربی و تطبیق آن بر عروض فارسی را و نیز تعامل خواجه نصیر با آراء عروضی فارسی پیش از او بررسی کنیم.

چنان که پیش از این اشاره شد، خواجه نصیر کلیت فن عروض فارسی را که پیش از او بنا شده، پذیرفته است. لذا هیچ‌گاه از این چارچوب خارج نمی‌شود، به طوری که آراء بدیع خود را نیز با توجه به اصول عروض سنتی می‌آورد. در عین حال، او جرئت آن را دارد که از میان اجزاء ثانوی، «سبب ثقیل» و نیز «فاصله» را، که مورد تأیید عروضیان پیش از او بوده است، در

عروض فارسی نفی کند. ولی شگفت این که با همین دیدگاه چرا «وتد مفروق» و به تبع آن رکن «مفعولات» را نفی نکرده است که حتی یک بار هم به صورت سالم در اوزان فارسی به کار نرفته است؟

نکته دیگر این که خواجه نصیر گاهی خود را اسیر دوایر عروضی کرده است، به همین دلیل به جای توصیف برخی ویژگی‌های وزنی تسلیم قواعد عروض عربی شده است. به طور مثال او برای قاعده ارزشمندی که یافته است (تساوی هجای پایانی مصراع‌ها) این چنین استثنا قائل می‌شود که: «مانع وقوع دو ساکن آن بُود که وزن در غایتِ درازی بُود که در آن بحر ممکن باشد و مساوی دایره باشد، یعنی تام بُود؛ مانند مفاعیلن چهار بار. پس الحاق ساکنی دیگر به آخر مصراع، خروج از دایره باشد و روا بُود» (معیار الاشعار، گک 23، ر) در حالی که به گفته دکتر خانلری شاعران پیش از خواجه نصیر و پس از او نیازی به رعایت این استثنا ندیده‌اند. (خانلری، 1373، ص 265)

شاید بزرگ‌ترین ایرادی که در عروض سنتی فارسی وجود دارد و خواجه نصیر نیز آن را همراهی کرده است این است که عروضیان مبحث اصول ارکان (ارکان سالم) و تفاوت آن با فروع را در عروض عربی به خوبی در نیافته‌اند. در عروض عربی فروع در حشو مصراع ارکانی هستند که به خاطر جواز شعری به این شکل درآمده‌اند، و از این رو فروع خوانده شده‌اند، و نیز بحث زحافات در حشو مصراع (یعنی به جز رکن پایانی) در واقع تبیین‌کننده جوازات وزنی یا همان اختیارات شاعری هستند. به طور مثال در بحر رمل عربی در رکن غیر پایانی «فاعلاتن» به عنوان رکن اصلی و «فعلاتن» (مخبون) و «فاعلاتن» (مکفوف) و حتی «فعلاتن» (مشکول) به عنوان فروع «فاعلاتن» هستند که می‌توانند جایگزین آن شوند. از این رو در شعر عربی رمل مخبون یا مکفوف یا مشکول به صورت مستقل وجود ندارد. ولی عروض فارسی از زحافات غالباً به عنوان استخراج وزنی از وزن دیگر بهره برده است.

خواجه نصیر با این که با ذکاوت تمام متوجه جوازات وزنی فارسی شده است، ولی آن را یک مسئله حاشیه‌ای قلمداد کرده است، و بحث اصول و فروع را مطابق با عروض سنتی مطرح کرده، و حتی تسکین را که او خود یافته، در ضمن بحث تغییرات که همان استخراج

فروع از اصول باشد آورده است. و نیز با این که متوجه تساوی هجای پایانی مصرع‌ها شده، ولی در بحث تغییرات بر نظر پیشینیان صحه گذاشته است.

خاتمه

به هر روی پشتوانه علم منطق و ریاضیات و دقت نظر زبانی خواجه نصیر سبب شده است که او جایگاهی ویژه در عروض فارسی داشته باشد، و کتاب معیار الاشعار به عنوان کتابی منحصر به فرد در عروض فارسی از گذشته تاکنون باشد. با این همه باید اعتراف کنیم که اگر چه خواجه نصیر از نظر ذهنیت ریاضی بسیار شبیه به بنیانگذار علم عروض عربی یعنی خلیل بن احمد فراهیدی است، ولی نتوانسته آن جایگاهی را به دست آورد که خلیل بن احمد با تأسیس علمی کم نقص (عروض) در ادب عربی به دست آورده است، به گونه‌ای که هیچ دانشمند عروضی از گذشته تاکنون نتوانسته جانشینی مناسب‌تر از عروض خلیلی به وجود آورد.

شاید اگر خواجه نصیر با همین توانایی به جای قرن هفتم هجری در قرن چهارم و در زمان پایه‌گذاری عروض فارسی می‌بود، رها از قید و بند ایجاد شده توسط پیشینیان، می‌توانست نقش خلیل بن احمد را در عروض فارسی ایفا نماید.

به هر حال اگر با خواجه نصیرالدین طوسی و تلاش‌های علمی او در زمینه‌های مختلف آشنایی نداشتیم، از مطالعه کتاب معیار الاشعار چنین احساس می‌کردیم که گویی مؤلف آن در طول زندگی خود دغدغه‌ای جز مسائل عروضی نداشته است.

منابع

- ابن جنی، أبو الفتح عثمان، ۱۹۷۲، کتاب العروض، تحقیق حسن شاذلی فرهود، بیروت: مطابع دار القلم، الطبعة الأولى.
- ابن رشیق القيروانی، أبو علی الحسن، ۱۹۶۳، العمدة فی محاسن الشعر و آدابه و نقده، حققه و فصله و علق حواشیه محمد محی الدین عبد الحمید، الطبعة الثالثة، القاهرة: مطبعة السعادة، جزآن.
- ابن السراج الشنترینی، ابوبکر محمد، ۱۹۶۸، المعیار فی أوزان الأشعار و الکافی فی علم القوافی، تحقیق محمد رضوان الدایة، بیروت: دار الأنوار، الطبعة الأولى.
- ابن سینا، أبو علی حسین بن عبدالله، ۱۹۵۶، جوامع علم الموسیقی، تحقیق زکریا یوسف و تصدیر و مراجعة أحمد فؤاد الإهوانی و محمود أحمد الحنفی، القاهرة: نشر وزارة التربية و التعليم.
- أبو الحسن العروسی، أحمد بن محمد، ۱۹۹۶، الجامع فی العروض و القوافی، حققه و قدّم له زهیر غازي زاهد و هلال ناجی، بیروت: دار الجیل، الطبعة الأولى.
- الأخفش، أبو الحسن سعید بن مسعدة، ۱۹۷۰، کتاب القوافی، تحقیق عزّة حسن، دمشق: وزارة الثقافة و السياحة و الإرشاد القومي، مطبوعات مديرية إحياء التراث القديم.
- أرسطوطاليس، ۱۹۵۳، فنّ الشعر، مع الترجمة القديمة و شروح الفارابي و ابن سینا و ابن رشد و ترجمة

- عن اليونانية وشرح وتحقيق نصوصه عبد الرحمن بدوي، لا طبعة، القاهرة: مكتبة النهضة المصرية.
- التنوشي، أبو يعلى عبد الباقي بن المحسن، ١٩٧٠، كتاب القوافي، تقديم وتحقيق عمر الأسعد ومحي الدين رمضان، بيروت: دار الإرشاد للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الأولى.
- الجوهري، أبو نصر إسماعيل بن حماد، ١٩٨٤، عروض الوراق، تحقيق محمد العلمي، الدار البيضاء (المغرب): دار الثقافة، الطبعة الأولى.
- الخطيب التبريزي، أبو زكريا يحيى بن علي،؟، كتاب الكافي في العروض والقوافي، تحقيق الحسناني حسن عبدالله، لا طبعة، القاهرة: دار الكاتب العربي للطباعة والنشر، لا تاريخ.
- ذاكري، مصطفى، 1383، «درباره مباحث زبان شناسی كتاب معيار الاشعار خواجه نصيرالدين طوسی»، مجله زبانشناسی، بهار و تابستان 1383، شماره پیاپی 37، 122-131.
- الزمخشري، أبو القاسم محمود جار الله، ١٩٨٩، القسطاس في علم العروض، تحقيق فخر الدين قباوة، بيروت: مكتبة المعارف، الطبعة الثانية.
- الساككي، أبو يعقوب يوسف بن محمد، ٢٠٠٠، مفتاح العلوم، حققه وقدم له وفهرسه عبد الحميد هندأوي، بيروت: دار الكتاب العلمية، الطبعة الأولى.
- شمس قيس، شمس الدين محمد قيس الرازي، 1360، المعجم في معايير اشعار العجم، تصحيح محمد بن عبد الوهاب قزوینی و تصحيح مجدد مدرس رضوی، تهران: كتابفروشي زوار، چاپ سوم.
- شميسا، سيروس، 1368، آشنایی با عروض و قافیه، تهران: انتشارات فردوس، چاپ سوم.
-، 1374، سير رباعی در شعر فارسی، تهران: انتشارات فردوس، چاپ دوم.
-، 1375، فرهنگ عروضی، تهران: انتشارات فردوس، چاپ سوم.
- الصاحب بن عباد، أبو القاسم إسماعيل، ١٩٦٠، الإقناع في العروض وتخريج القوافي، تحقيق محمد حسين آل ياسين، بغداد: مطبعة المعارف، الطبعة الأولى.
- طيب زاده، اميد، 1382، تحليل وزن شعر عاميانه فارسی، تهران: انتشارات نیلوفر، چاپ اول.
- الفرابي، أبو نصر محمد بن محمد بن طرخان،؟، كتاب الموسيقى الكبير، تحقيق وشرح غطاس عبد الملك خشبه ومراجعة وتصدير محمود أحمد الحنفي، القاهرة: دار الكاتب العربي للطباعة والنشر، لا تاريخ.
- قهرماني مقبل، علي اصغر، ٢٠٠٧، «تعريفات القافية ومناقشتها»، مجلة المشرق (بيروت)، السنة ٨١، الجزء الثاني، تموز/كانون الأول ٢٠٠٧، صفحات ٤٧٣-٤٩٦.
- ناتل خانلری، پرویز، 1373، وزن شعر فارسی، تهران: انتشارات توس، چاپ ششم.
- نجفی، ابوالحسن، 1352، «اختيارات شاعری»، مجله جنگ اصفهان، شماره 10، تابستان 1352، صفحات 147-189.
-، 1359، «درباره طبقة بندي وزن های شعر فارسی: بحث روش»، مجله آشنایی با دانش (دانشگاه آزاد ایران)، شماره 7، فروردین 1359، صفحات 591-625.
- نصيرالدين طوسی، محمد،؟، معيار الاشعار (نسخة خطی)، بدون كاتب و تاريخ نسخ، كتابخانه مجلس، شماره 3987، 73 برگ، 17 سطر.

وطواط، رشیدالدین، 1362، *حدائق السحر*، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال آشتیانی، تهران: انتشارات سنایی و طهوری، بدون نوبت چاپ.

یعقوب، امیل بدیع، ۱۹۹۱، *المعجم المفصل في علم العروض والقافية وفنون الشعر*، بیروت: دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولى.

Elwell- Sutton, 1976, *The Persian Metres*, First Edition, Cambridge: Cambridge University Press.